



همیشه به او پنج کاس آب بوشانند چون بنماید دیگرم پاشویه کنند بر تپتی که بخار آب پاشویه
 بمین نرسد صداع و سوز یعنی رود سر که از خون باشد علامتش سرخی چشم و روی و شیرینی ذوق بگلی
 ای رود سر تو گشته از خون پدید آید اگر توانی رگ سر و کتله شربت ز گلاب آفتاب لیمون بپزی
 کن و ماش و عدس سازند و صفت ترتیب شربت مذکور قند سپید و هشتقال در صفت قاشق
 آب حل کرده صاف نموده نیم قاشق گلاب و یک قاشق آب لیمون اضافه نمایند و بناشا شربت
 فرمایند صداع صفراوی یعنی رود سر که از صفرا باشد علامتش تلخی دهان و زردی چشم و
 روی ست رباعی رود سر تو اگر بود از صفرا و صندل مسکین بکشد نیز طلا به از شربت سیطبت آب نارنج
 و از اغذیه کشک جو و ماش و اگر در صفت طلا مذکور صندل سپید نیم هشتقال و نیم پیاله آب
 کشنیز حل کرده بلبله کنان که نماند نمان طلا کنت صفت شراب نارنج قند سپید شاد
 شقال صاف کرده یعنی کت برداشته نزدیک بقوام آورده بوشانند تا نیک حلین شود و یک از روید
 و بیت شقال آب نارنج اضافه نموده هر صباح یک قاشق شربت در صفت قاشق آب حل نمایند
 و بناشا میل فرمایند شارتا به سلتانی که در مضای صفراوی باید داد بعد از نفع صفرا و طلا
 اثر آن از صفای قاروره و غیره صفت منضج صفرا یعنی پزنده صفرا بنفشه گل سرخ
 تخم کاسنی نمک پخته از هر یک دو شقال آلو نجای پنج عدد و سپستان بیت عدد همه را در یک پیاله آب
 خیسانند و مالیده صاف نمایند و قند شیرین کرده دیگرم بیاتانند و غذا آب نخوردن بگرفته و ماش
 و مرغ جوان یا گوشت قلی و کشنیز تر یا سفانج و قوق آب تمر نیدی کنند و روز دار و قوق نخورد
 رباعی بجاری هر که شد ز صفرا پدید آید که خورد ز بهر دفع صفرا یا سب بنفشه یا خنوع سهل
 یا آب انار و شیر خشک اعلا به صفت حب بنفشه دو درم تریدیک و درم ربالسوس و
 پوست بلبله زرد از هر یک نیم درم محموده مشوی و اینسون از هر یک انگلی همه را گرفته و بنفشه آب
 خمیر کنند و جها ساخته فرو بزند صفت نقوع سهل سناکی خاصه پنج شقال پوست بلبله زرد و شقال
 تخم کاسنی نمک پخته کل نلیه فروریالی از هر یک دو شقال سپستان سی عدد همه را یک روز و شب پزنده

کله
 نقلی بنفشه
 ۱۰
 ۱۱
 تنق لفظ ترکیب
 که در پهنه می باشد

صفت حب اصدل تحقیقون تردید خیزند و حب التیل از هر یک نیم درم قیفاج و پوست بلبله زرد
از هر یک ربع درم تخم حنظل و محموده مشوی از هر یک نیم دانگ همه آب بکوبند و بپزند و نیدرم غار یقون
بمویینه بیزگندانیده اضافه نموده آب کرفس یا بادیان بپوشند و جها ساخته فرو برند
صفت حب ایاره تردید یک درم حب التیل و انیسون از هر یک نیم درم تخم حنظل دانگ
نمک هندی دو دانگ همه را کوفته بخیته و نیدرم غار یقون بمویینه بیزگندانیده و نیدرم ایاره
قیقر اضافه نموده آب بادیان خمیر کنند و جها ساخته فرو برند صفت ایاره قیقر اصطلکی
زعفران سنبل الطیب حب بلسان عود و بلسان سارون سلج و اچینی از هر یک مثقال صبر صوفی
هشت مثقال بعضی شانزده میگویند کوفته بخیته در شیشه نگاهدارند صفت حب قوقایا
صبر زرد عصاره آسننتین یا برگ او مصطلکی از هر یک درمی محموده و تخم حنظل از هر یک دانگ همه را
کوفته بخیته آب کرفس یا بادیان بپوشند و جها ساخته فرو برند صدراع سوداوی یعنی در دسره
از سودا باشد علاش تیرگی رنگ روی خشکی بینی و خیالات فاسده است رباعی کرده ترا سبب
سودا از دست مد شرب قیهمون را بپزند از اثر کرا و خود ساز غذا بپزند و عن با بونه و بلوام طلا
صفت شربت قیهمون قیهمون هفت مثقال در خریطه کرده در یک پیاله آب بپوشانند و
بمانند تا مزه خود را باز دهد پس بقا و مثقال قند سپید صاف کرده آمیخته بقوام آزند و صبر
یک قاشق شربت با هفت قاشق آب حل کرده رغبت فرمایند صفت روغن بادیان بونه با بونه
تازه سی مثقال روغن کنجد صد مثقال در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب تمام بپزند تا شکیم
در یک پیاله آب بپوشانند تا نیمه بید صاف کنند نیم پیاله روغن کنجد ضم ساخته بپوشانند تا
روغن بماند صفت روغن باو ام مغز باو ام قشیری مثقال قند سپید پنج مثقال بکوبند
و قطره چند آب نمک بر روی پاشند و در طبق مسی که بروی آتش گذاشته باشند بمانند تا روغن
داشته باشد بیرون آید شارت بمسلاتی که در علت های سوداوی نافع است بود از نفع
سودا و ظهور اثر آن اناجماع وردی قاروره و غیره صفت منصف یعنی بزنده سودا

است از این قیقر ادراس
نمک هندی و قیقر
دوا قیقر ادراس
علاقت قیقر ادراس
صفت منصف
نمک هندی و قیقر
دوا قیقر ادراس
علاقت قیقر ادراس
صفت منصف
نمک هندی و قیقر
دوا قیقر ادراس
علاقت قیقر ادراس
صفت منصف

شایسته فرموده می که گنایت از ریسمان باشد اسطوخودوس با در نجبویه گاو زبان سپید و شان باویان
 اصل السوس مقشره نیکو فته از بر یک و شقال همه با در یک پالید آب جوشانند تا نیر آید صاف کنند
 و بقند جدید شیرین کرده بگرم غبخت نمایند غذا آب نخورد و گوشت ماکیان فریه با و اچینی و زعفران
 و اسفناخ کتدر رباعی گردد مرض تو چون ز سو و ایداید باشد که منت پاک شود از سو و ایداید
 چون سنجاق یا حب افیمون یا حب اسطوخودوس متداول فرما در صفت معجون سنجاق
 آبله بپاها پوست بلبله کابلی و پوست بلبله آماه مقشر از هر یک هفت شقال اسطوخودوس افیمون
 سنجاق تریباز هر یک شقال و نیم هر یک بونید و بپزند و لاجورد شسته و قاریقون بچینه بپزند و بپزند
 از هر یک درم اضافه نماید و بدو چندان غسل بشیند شربتی از شقال تا پنج شقال غلوه لبا کرده
 فرویزد صفت حب افیمون و لایاتی یک شقال سنجاق نیم درم خربق سیاه و کابلی
 ز هر یک ربع هم اسطوخودوس و دانگ آیاره فیهرا که صفتش و صمغ بلغمی گزشت و قاریقون
 بپزند بپزند آید از هر یک نیم درم اضافه نمود و آب دیان خمیر کنند و صمغ ساخته فرویزد صفت حب
 اسطوخودوس اسطوخودوس افیمون سنجاق از هر یک ربع درم تریباز بلبله کابلی و پوست بلبله زرد
 و خربق از هر یک نیم درم نیم فطل و انگلی همه را بکوبند و بپزند و در دانگ قاریقون بمونند بپزند
 درم نموده آب خمیر کنند و صمغ ساخته فرویزد صمغ که از گرمی آفتاب حادث گردد
 ز شش قدم مقابله آفتاب و گرمی سرخگی دان رباعی از گرمی آفتاب هر که که ترا
 که تیراج و در سرش پیدا آب گل خنطی و لعاب بیوس یا آمیز بکند گرمی ساز طلا
 صمغ که از سردی هوا عارض گردد علامت شش تقدم ملاقات برودت هوا و سردی سردی بوی
 رباعی که در سرش پیدا از انسان که از آن شود صدمت پیدا بمرکلی و عنبر و لادن و مشک
 در و شش بیت حمل کون ساز طلا صفت طلا رنگ کور مرکی کوفته نیم شقال عنبر لادن گدخته
 آید تنها از یک نیم دانگ بوده بر و غنیمت یا کنگه گرم کرده و شقال همه را بپزند و صمغ
 آید و صمغ نمایند علامت نیک صمغ رباعی بر کس که صمغ رنج و بار دارا

این صمغ را
 انوار آفتاب
 حالت سردی
 امتحان بکنند
 صمغ کابلی
 که در شش
 سردی
 صمغ کابلی
 انوار آفتاب
 نیکو است

سود است ریاضی چون تجربت جمود گردد و حادثه در سببیکه ترا نبود گردد و حادثه در گرا این عمل است
فرمانند به صحت دائم که زود گردد و حادثه در عمل عبارت از حقیقت است و ایضا ریاضی دیگر در علاج جمود
ریاضی بر کماکه جمود است از جسم ریاضی از وی شود متاع صحت تا رایج در آنها که سبب است علاج تو شوند
باید که کند خلط سودا از رایج در اخراج خلط سودا در بی شعوری بچینه کنند که مدکور میشود و در صحن
بیک از مسلمات که در صمداع سودا وی گذشت کنند صفت حقیقت که اخراج سودا کند
سازگی خاصی در شتال سفایح نیکو گفته در شتال نقته و بادیان و پر سیاوشان و بابونه و
ساق نیلوفر از هر یک دو شتال سپستان سی عدد همه را در یک پیال آب بچوشانند تا نیمه آید
صاف کنند و شکر سرخ و مغز فلووس از هر یک ده شتال در ب آن حل کرده و صاف نموده و شتال
روغن بادام و سه شتال روغن بابونه که صفت هر یک در صمداع سودا وی دانسته شد صاف نموده
نیکو حقیقت کنند سبب است نوایی است در غایت گرانی علائقش در بلغمی آب زعفران و طوط
بینی و نرمی بطن و سپیدی بول است و اختلال هوا در طایفه و باطن است ریاضی هر کس بر بوی
از راه صلاح باید که با تمام در شام و صبح در از بوره و مقل شافه سازی که بوده او را از برای صحت
مفتاح در صفت شیان مذکور مقل از زرق یک شتال بوره ارشی یا نمک نیم شتال بکوبند
و بیزند و باب بادیان رشته شیان کنند هم در علاج سبب ریاضی از عارضه سبب است که در این
گردد بدنت فشرده بر صورت بیخ و ترتیب عمل اگر نه بهتر کنند باید زعفران تو دو شتال را آویز
و کر عملی که سبب است جمیع علت های بلغمی را نافع بود سبب کی خاصی در شتال قنطاریون و قیق و
پر سیاوشان و بادیان و شیت و بابونه از هر یک دو شتال بخیر مرغ عدد همه را در یک کاسه آب
چوشانیده تا نیمه آید صاف کنند و ده شتال فانیذ با شکر سرخ و دو شتال مقل از زرق و دو دم
بوره ارشی یا نمک و اب آن حل کرده و صاف نموده یک شتال تربید و نیم شتال زنجبیل کوفته
و نیم شتال روغن کنجد اضافه نموده نیکو عمل کنند سبب است از حد اعتدال در کشته
چون از صفا بود علائقش خشکی چشم و بینی و زردی قاروه ریاضی صفا چو شود سبب است

نیمی از سبب است

زانگونه که در حیات او شمه رود و اگر عکس تو منگام نظر افکندن در رویه او دیده شود زنده شود
 کابوس که عوام الناس بر آن عجب بجهت گویند علامتش در روی سرخی چشم و بیاسی خواب
 و پستی رگها و در بلغمی فراموشی و کاهلی و در روی خشکی زبان چشم و بینی و تیرگی رنگ فکر فاسد
 ریاضی چون رحمت کابوس شود عارض مرد و آسایش خواب بر دلش گردد سر و پیراوه که
 موجب آن شده است به آن ماده رازتن برون باید کرد یعنی اگر ماده خون بود قصد باید کرد
 و اگر خلطی دیگر باشد موافق و مناسب آن سهل آن خلط باید داد علامت بدو کابوس
 ریاضی هر که کم بسیاری کابوس بود و در که خرومی پی علاجش زود و در آخر کار یا شود
 دیوانه یا صرع کند پیدا سکت شود و خدر یعنی لرزیدن بدن مخصوصا ز ماده سرد و تر بود
 علامتش سردی لمس و طوبت و مانع کاهلی و فراموشی و سپیدی بول ریاضی چون عضو کسی را
 کرمی روی نموده از روی علاج باید پیش فرموده باید مالید بعد آن و غرق قسطا به چند انگشتش
 براید مقصود صفت و اروی که بلغم را به قوی دفع کند تخم تربت تخم شبت و اصل السوس
 تراشیده نیکو فته و پیا زنگرس نیزه کرده از هر یک ده مثقال بهر را در یک کاسه آب جوشانند تا نیمه
 آید صاف کنند و پاتزده مثقال غسل و یکد رم بوبه اینی یا تکاب در آب آن حل کرده و صاف
 نموده و یک قاشق آب سرکه اضافه نموده نیکو بمیاشانند و چشم و سکه بسته بد کنند که قوی شود
 و صفت روغن قسطا در صداع بلغمی مذکور شد فالج یعنی باطل شدن حس و حرکت
 بدن در طول علامتش در بلغمی سپیدی روی رطوبت بینی و فراموشی است ریاضی
 چون عیش فالج کسی گردد سرد و نصف بدنش ز حرکت آید فروه از روز نخست تا روز چهارم
 جزا غسل هیچ نمیباید خورد و صفت مارا العسل غسل ده مثقال در صد مثقال آب جوشانند
 تا بقا و مثقال بماند سه بخش کنند و هر روز یک بخش را پنج مثقال گلاب بیاشانند
 ریاضی چون صاحب فلج را چهارم آید از مار اصول شمر پیش می شاید به از کوه بر چو
 آب نموده بازیره و زعفران نمیباید صفت مارا الاصول پوست خج بود این است به کرفش

کابوس
 خواب خیال کننده
 سرخ چشم
 بیاسی
 کاهلی
 فراموشی
 خشکی زبان
 تیرگی رنگ
 فکر فاسد
 سردی لمس
 طوبت
 مانع کاهلی
 فراموشی
 سپیدی بول
 بلغمی
 سردی
 زنده شود
 عکس تو منگام
 نظر افکندن
 در رویه او
 دیده شود

صفت الاثف
قرص الاثف
رطوب

نکاح

از روی وادو میدن گیر و به بیاید و است که در متن الاثف آنچه در بینی و مندی بعد از آن بیاید
 بینی یا بجز با بول حمار شسته باشد حیوان الاثف یعنی خشکی بینی چون گرمی صغرا باشد علامت خشک
 و مانع بیهوشی و بسیاری مین آب است رباعی اعی عیش گرمی شده بر طبع تو سرد و خوشکی بینی
 از خوشی آمد فرود بر پیش سر تو آب برگ خرفه باروغن با دانه طلا باید کرد به صفت روغن بادام
 صندلند که در قرص الاثف یعنی ریش بینی خواهد مبدل شود که از نفس مانع بود خواه غیر آن با
 بینی بجا چو قرص تر خواهد بود به حال تو ازین مرض دیگر خواهد بود و داری چو یکبار مرهم بیضی است شام
 مرض ترا سحر خواهد بود به صفت مرهم بیضی و قرص الاثف مذکور شد رعایت یعنی خون فتن می
 چون از بجران باشد علامتش آن بود که در ریه بجران چون چهارم و هفتم و نهم و یازدهم و چهاردهم
 امراض عاده حادث شود رباعی خون رفتن بینی چو بجران باشد که نیکو کنی زبان خطر بجان
 باشد و اندم که بجران نبود نوز حکیم به بستن به قاق کند آسان باشد به بستن خون
 بینی بد قاق کند و غیر آن از او پیر عاقبتی که بعد ازین آید چنان باشد که کوفته و بنیچه و
 دمنده پا و آب کشنی تر حل کرده بچکانند که گمان گمنه را فقیه کنند و بسفید و تخم مرغ تر کرده
 بدان آلوده سازند و در بینی نهند رباعی دایمی عاف آنچه مشهور بود که با تونه گویم
 ز وفادور بود و ایون و دقاق کند و زاک و عابین کلنار و اقا قبا و کافور بود و زکام
 فرو آید این طوبت از دماغ بجانب گلو یا بینی و بعضی آنرا که بجانب گلو فرو آید نیز گویند چون از گرمی بعد
 علامتش آنچه از دماغ فرو آید و سوزش گلو و بینی است رباعی آنرا که زکام گرم حادث گردید پس فایده کشیک
 نیلوفردید چون سلخت دین شربت نیکو نماید با ان اثر و جو بقتله افتاد مضی صفت شراب نیلوفرد
 صیایکی چهل شقال در یک پیال آب جو شانند تا بنماید صاف کنند و بچهل شقال قند سپید
 صاف کرده آمیزند و بچوشانند تا بقوام آید هم در علاج زکام چون از سردی باشد علامتش
 سردی آنچه از دماغ فرو آید و گرانی سرد و لیست رباعی دانا چو زکام از سردی نگردد
 از اثریه خمر شربت زوفا نهند و دنا خدی تر عین نماید نمود آب به تا نفع دیند و این مرض را بر

صفت شربت زوفازوفادو و شقال پوستی پنج باویان و پوستی پنج کفرس آریس با
 پریاوشان از هر یک شقالی پنج پاره و هر دو یک پیاله آب جوشانند تا نیمه آید صاف کنند و بهفتاد و شقال
 قند سفید صاف کرده آمیزند و جوشانند تا بقوام آید علاج امراض رویی باشد یعنی آناس سرخ که تمام
 روی را گیرد علاتش تشنگی و تپنده است رباعی رباشی چوباشرا نباشی نه آسید + باشد که رنگ
 صحت در دو نوید + خون کم و مسهل خوردن روز سوم + میساز طلا از صندل سرخ و سفید +
 صفت طلاوند کور صندل سرخ و سفید از هر یک نیم شقال در بست شقال آب کشنیز تر حله کرده به
 لکه کتان کهنه زبان طلا کنند صفت سهیل که باشد و جمع مضمای صغراوی را مفید باشد
 و معروف بود چهار شربت تمهیدی و آلوی بخارا از هر یک سی شقال شنبه چندان آب که از بالا نشین بگذرد
 گذاشته صاف کنند و بست شقال شنبه خشک که ورده شقال گلاب حل کرده باشند صاف کرده
 اضافه کرده میگریم پیاوشانند پاوشنام یعنی سرخی مانع که در وقت که در رویی عارض شود و حدوث
 این مرض از حدوث خون ساخته است رباعی آنها که گرفتار بیاوشنامند + گرگ زنده لایق و شنام
 اند + مطبوخ هلیله بعد از آن که خورند + در طور و طریق پخته کاران خام اند صفت مطبوخ هلیله
 هلیله سیاه میکوفته و پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی از هر یک چار ورم هفت گلسرنگ تخم
 کرفس تخم کاسنی میکوفته از هر یک دو درم عناب و سپستان از هر یک سبت عدد تمهیدی و آلویجا
 از هر یک پانزده و اند هر دو یک کاسه آب جوشانند تا نیمه آید صاف کنند و بست شقال شنبه خشک
 در آن حل کرده و صاف کرده میگریم رغبت نمایند و غذا آب نخورد میکوفته و ماش مقشر و مزه جوان
 کشنیز کنند و اینها چون تنقیه خاص عام کرده باشند نافع ترین چیزهاست امجد آب خون که
 باقیمانده باشد و مخصوص آنست که صابون طلا کنند و بگذارند تا خشک شود و خون را اند آب
 ساخته بکشند پس با ب گرم بشویند و بعد از زمانی باز صابون طلا نمایند و همچنان بکرات طلا نمایند
 و بشویند تا که ماده تمام برود آید و جلد پاک گردد امراض لب شقق الشفت
 یعنی شق شدن لب چون از صفا بود علاتش تلخی و تان و خشکی لب و درختی زبان است

علاج شقاق با بیدار
 فصل شقاق با بیدار
 کرم ریش
 در فصل کرم ریش
 بر ساقها چوبست
 تا سوزان را که
 آید گرد +
 علاج سوسه
 چاه چاک در دست
 و در روز اول
 آن علاج شود
 از علاج چوب
 بستان بچوب
 سوزان را که
 باشد و در آن
 اوقات شقاق
 یعنی که بوقوع
 می آید باید
 که با بیدار
 امراض شقاق الشفت

و اقلقل و جو زبو از بر یک یکدم قند سپید یا نبات سد شتقال نخچری یعنی بوی و نان بلا تشش
 در صفاوی تشنگی و سرعت مضم و بلغمی رطوبت بینی و میانه بچل رباعی چون بوی بد از زبان
 انسان آید + از همه پیش خلق به اسان آید + از خوردن سبب که خلط غالب اما خراج کند علاج آن
 آید + و بعد از خراج خلط غالب حب المسک - اصبح و شام در دهان گیرند و آب آنرا فرو برند صفت
 حب المسک ندکو رگبانه و ستبیل و پوست تریج و خولنجان از هر یک شتقالی قرقره و سعد
 و قرقره از هر یک دو شتقال نخچری یک شتقال و نیم مشک سه دانگ همه را کوفته بختیه به هفت شتقال
 آب بی پنج شتقال گلاب که دو شتقال صمغ عربی - او رو حل کرده باشند بسبب شدند و جها سازند
 هر یک بقا از خودی و در سایه خشک سازند نوع و گو حب المسک نزدیک اعتدال مختصر و موجب
 تنولف تصطک و می پنج شتقال مشک از فر نیم شتقال همه را کوفته بختیه بهم آمیزند و صلا کرده
 بگلانی که کثیرا سفید یا صمغ عربی نیم شتقال شب در گذاشته باشد صبح صاف کرده باشند و جها
 ساخته در سایه خشک کنند علاج امراض دندان و جح السن یعنی درد دندان چون از گرمی بود
 علامتش احتیافتن از آب سرد است رباعی دندان ترا چو گیرد از گرمی درد + سرکه بگلان مضمضه
 باید کرد + از اثر جات سکنجیرین باید جست + و از اغذیات باشو که و باید خورد + صفت سکنجیرین
 قند سپید صاف کرده صد شتقال بجز شانند تا نیک غلیظ شود سی شتقال آب سرکه اضافه نموده
 دو سه جوش بگیرند و هر صبح یک قاشق و آب حل کرده میل کنند و چون از سردی باشد و
 علامتش نفع یافتن از چیزهای گرم و متضرر شدن از چیزهای سرد است علاجش نخچری یا اقلقل یا عاقر
 یا خردل کوفته بختیه و مثل او نمک سوخته اضافه نموده بر دندان پاشند یا زنجبیل و فلفل با کوبه
 نیم کوب ساخته بچوشانند و صاف کنند و قدری سرکه و مقداری گلاب اضافه نموده نیم گرم مضمضه کنند
 و غذای شور بای کبوتر بچ یا تپه بویا و تراج یا کبک به و ارسینی و زعفران خوردند خمرس یعنی
 گند شدن دندان رباعی دندان تو چون گند شود پی رده رود + باشد نخم شنید از بالا بد + از خوردن
 تخم خرفه کن زود علاج + زان رو که بدست گم مرض شد شود + و و السن یعنی کردن دندان

